

عبوس زهد

مهدی برهانی

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند

مرید خرّقی دردی کشان خوش خویم

□ این بیت در کهن‌ترین نسخه، مورخ ۸۰۷ هجری قمری که تنها نزدیک به پانزده سال، پس از مرگ حافظ نوشته شده است، تا نسخه خلخال، مورخ ۸۲۵ که اساس تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی قرار گرفته است، و دیگر نسخ مقدم و مؤخر، به همان صورت بالا ضبط شده است، مگر آن که در نسخه‌ی خلخال به روی حرف نخست واژه‌ی «ننشیند» نقطه‌ی نهاده نشده است. شاعر و موسیقیدان و حافظ‌شناس بزرگ معاصر، در «حافظ به سعی سایه» - تصحیحی که پا را در بالاترین حد دقت و درستی نهاده - هم با گوشه‌ی چشمی به نسخه‌ی خلخال و هم به قیاس بیت دیگری:

تو مگر بر لبِ آبی به هوس ننشینی

ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی
بدان روی که در متن‌های گوناگون، هر دو صورت: «ننشینی» و «بنشینی» دیده شده است، در بیت مورد گفتگو، ولو آن که در همه‌ی نسخ «ننشیند» نوشته شده است، «بنشیند» را با نکته‌سنجی ویژه‌ی که دارد، درست‌تر دانسته و خود بر آن است:

«... درباب این بیت، بحث‌های فراوان شده است و هر یک از اهل نظر، نکته‌هایی در میان گذاشته‌اند و پیشنهادهایی، برای تلفظ کلمه عبوس (به فتح اول یا ضم اول) و احتمال‌هایی، برای معنی و مفهوم عبارات عبوس زهد، وجه خمار، ننشیند مطرح کرده‌اند. با این همه هنوز، با حفظ صورت ننشیند، معنی درست و قانع‌کننده‌ی به‌دست نیامده است.

گمان می‌کنم، صورت بیت با قبول بنشیند، صحیح باشد. بنشیند هم مفهوم فعل مضارع (الترامی اخباری) را می‌رساند و هم صیغه‌ی دعایی «بنشیناد» را به ذهن می‌آورد و شاید به وجه‌خمار بنشیند؛ معادل اصطلاح امروزی باشد که می‌گویند: خماری بکش. دیگر احتیاجی نخواهد بود که عبوس را با ضم اول به معنی ترش‌رویی بخوانیم. همین مطلب ساده را سالها پیش با شادروان، استاد خانلری در میان گذاشتم و تصحیح قیاسی ایشان گویا تأیید این حدس بوده است.»^۱

نپذیرفتن داوری سایه، آن‌هم درباره‌ی شعر حافظ، آسان نیست و جسارت می‌خواهد؛ زیرا وجود سایه، بوی حافظ را می‌دهد و تا آن‌جا که من می‌دانم، وی از کودکی چنان با حافظ درآمیخته که اشعار نوجوانی او، گویی شعبه‌ی از شعر حافظ است. گذشته از آن، سایه پیش از چاپ و انتشار بسیاری از تصحیحات **دیوان حافظ**، کار خود را آغاز کرده بود، ولی وسواس و دقت و

شکیباییش، انتشار این اثر را - که مزایای همه‌ی تصحیحات گذشته را دارد و کاستی‌های آن‌ها را ندارد - به تأخیر انداخت. من نیز بیش‌تر به انگیزه‌ی طرح سخن حافظ، پیشنهاد و برداشت خود را می‌نویسم؛ شاید مورد پذیرش انصاف این شخصیت جامع‌الاطراف، قرار گیرد و شاید هم آن را نپسندد.

شاید عادت ذهنی من باشد که وجه انکاری ننشیند را بیش‌تر می‌پسندم و برای این پسند خود نیز، حرف‌هایی دارم که در زیر می‌آید، تا که قبول افتد و چه در نظر آید:

۱- نخست، اگر آن که بگوییم وجه درست این است: «عبوس زهد به وجه خمار بنشیند» این جمله، جمله‌ی کامل است و نیاز چندان به ارائه‌ی دلیل و آوردن مصراع دوم ندارد و تقریباً ارتباط این دو مصراع - نه قطع - که بسیار کم می‌شود و جنبه‌ی چرایی آن که در مصراع دوم باید پاسخ داده شود، کمرنگ می‌گردد. ولی اگر بگوییم: «عبوس زهد به وجه خمار ننشیند» جنبه‌ی چرایی آن به درستی حفظ می‌شود و خواننده، منتظر می‌ماند که بداند، چرا عبوس زهد به وجه‌خمار نمی‌نشیند و اگر این‌گونه باشد، باید علتی و پی‌آمدی داشته باشد و پی‌آمد آن را در مصراع دوم می‌خواند.

۲- آن‌گونه که استاد سایه پیشنهاد داده‌اند، چنان‌چه حافظ، به صیغه‌ی دعایی واژه بنشیند هم نظر داشته باشد، بی‌هیچ تأمل، واژه‌ی «بنشیناد» را به کار می‌برد. بدان روی که سایه خود موسیقی‌شناس بزرگی است و از این دیدگاه، نگاهی ژرف به شعر حافظ داشته است، باید بپذیرد، هم‌آوایی «خمار» با بنشیناد بیش‌تر است و وزن شعر هم آسیمی نمی‌بیند. اگرچه واژه‌ی ننشیند هم می‌تواند صیغه‌ی دعایی داشته باشد و خواننده، از آن صیغه دعایی «ننشیناد» را دریافت کند. پس این دلیل چندان موجه نیست.

۳- از این‌همه گذشته، نکته‌ی که مرا وامی‌دارد، به ذائقه‌ی خود و سابقه‌ی ذهنی، واژه‌ی انکاری «ننشیند» را برگزینم، توجه به معانی خمار و مخمور است. چون این واژه در ادب فارسی به معنی هست هم به کار رفته است. نرگس چشم را هم مست خوانده‌اند و هم در همان جهت خمار:

غلام نرگس مست تو تا تاجدارانند

خرابِ باده‌ی لعل تو هوشیارانند
نرگس، بدان روی که خواب‌آلوده است، در ذائقه‌ی زیباشناسی شاعران، به چشم‌های ناز‌آلود و خماری تشبیه شده است یا به عکس. به همین روی، گاه آن‌گونه چشم را مست و گاه خمار خوانده‌اند و این دو واژه‌ی «مست» و «خمار» هم مترادف و هم متضاد یکدیگر به کار گرفته شده‌اند.

آشنا نباشد، شگفت نیست ولو آن که بگوید: نخوردم نان گندم، ندیدم دست مردم؟

به هر روی، چون خماری هم از لوازم و مراتب باده‌نوشی است، کسی که می‌نمی‌نوشد، خماری هم نمی‌شود. با پیش چشم‌داشتن همه‌ی این نشانی‌ها می‌توان بیت موردنظر را چنین معنی کرد: عبوس زهد به اندازه‌ی ناخوشایند است که حتا، با خماری رنج‌آور هم قابل قیاس نیست.

روی خماری دیدن، اگر ناخوشایند است، روی زاهد عبوس از دیدن آن، ناخوشایندتر است. به‌همین روی شاعر خود را مرید خرّقه‌ی خماری معرفی می‌کند که با نداشتن شراب صافی، به دُردی خم هم بسنده می‌کنند و نرم‌خوی و مهربان می‌شوند. با خواندن بار دیگر بیت، داوری نهایی را به خود استاد وامی‌نهیم که اگر، برداشت ما را نپسندد، در برابر مراتب درک و فضل او چاره‌ی جز تسلیم نیست:

عبوس زهد به وجه خماری نشیند

مرید خرّقه‌ی دردی‌کشان خوش‌خویم

■ **پی‌نوشت: ۱- حافظ به سعی سایه، چاپ دوم، چشم و چراغ، هوش و ابتکار، ۱۳۷۳، ص ۳۵.**

استقبال از حافظ

ه. ا. سایه

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

نه لب گشایم از گل، نه دل کشد به نبید
چه بی‌نشاط بهاری که بی‌رخ تو رسید!
نشان داغ دل ماست لاله‌بی که شکفت
به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
بیا که خاک رخت لاله‌زار خواهد شد
ز بس که خون دل از چشم انتظار چکید
به یاد زلف نگون سار شاهدان چمن
ببین در آینه‌ی جویدار گریه‌ی بید
به دور ما که همه خون دل به ساغرهاست
ز چشم ساقی غمگین که بوسه خواهد چید؟
چه جای من که در این روزگار بی‌فریاد
ز دست جور تو ناهید بر فلک نالید
از این چراغ توام چشم روشنایی نیست
که کس ز آتش بیداد غیر دود ندید
گذشت عمر و به دل عشوه می‌خریم هنوز
که هست در پی شام سیاه صبح سپید
که راست «سایه» در این فتنه‌ها امید امان؟
شد آن‌زمان که دلی بود در امان امید
صفای آینه‌ی خواجه بین کزین دم سرد
نشد مکدر و بر آه عاشقان بخشید

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر
ترک مست است، مگر میل کبابی دارد

گذشته از آنکه، در این‌جا مست و مخمور مترادف هم قرار گرفته‌اند، در جای دیگر گفته است:

راه دل عشاق زد آن چشم خمارین
پیداست از این شیوه که مست است شرابت
حافظ «خماری» برآمده از مستی را می‌ستاید و نیکو می‌شمارد و آن را خوش دارد:

می‌ی در کاسه‌ی چشم است ساقی راه، بنامیزد
که مستی می‌کند با عقل و می بخشد خماری خوش
به دیگر سخن، آن کس که باده‌نوش است، اگر درگاه نیاز باده ننوشد، خماری می‌شود و خماری دیگر، هنگامی است که او، بیش از اندازه می‌بنوشد. در هر دو حالت، چشم خماری بدان قابل تشبیه است. همین خماری برآمده از باده‌نوشی، بسیار هم مصداق چشم یار قرار می‌گیرد.

در دیر مغان آمد، یارم قدحی در دست
مست از می و می‌خواران، از نرگس مستش مست
و در جای دیگر، آشکارا حالت بیش از اندازه‌ی باده‌نوشی را «خماری» گفته است:

چو مهمان خراباتی به عزت باش با رندان
که درد سرکشی جانا گرت مستی خماری آورد
به هر روی، مستی هم خماری می‌آورد. حال اگر، پافشاری بر این معنی نیز پذیرفته نشود و تنها، خماری کسی را بدانیم که از نوشیدن می، به حالت خماری افتاده است، سخنی نیست. حافظ، هم این معنی را به کار برده که باده نوش، بی‌می، خماری می‌شود و حتا، همیشه نگران است که می، به او نرسد و او به حالت خماری بیفتد و اگر با رندان به عزت نباشد، می‌آش نمی‌دهند و خماری می‌شود:

ساقیا لطف نمودی، قدح پُر می باد
که به تدبیر تو تشویش خماری آخر شد
هر چند، حافظ به خماری که برآمده از زیاده‌نوشی است - و خود آن را نکوهیده - و به درد سرش اشاره کرده، به معنی نزدیک به ذهن، خماری هم گوشه‌ی چشمی داشته است:
گو کریمی که ز بزم گرمش غمزده‌ی
جُرع‌ی در کشد و دَقع خماری بُکند
در جایی، حتا نسیم باده را هم مستی‌بخش می‌داند. دوستداران شراب، برای کامیابی کامل از شراب، آن را در پیاله می‌چرخانند که بویش، برانگیخته شود و سپس آن را می‌بویند تا بخار آن از راه مخاط بینی جذب شود و شور مستی بیش‌تری ببخشد:

ای باد از آن باده نسیمی به من آور
کان بوی شفا بخش بود دَقع خماری
و البته سایه، گرگ دهن‌آلوده یوسف ندیده است و اگر در شعرش به شراب و می اشاره‌ی دارد، تنها تعبیه‌ی شاعرانه بوده و هرگز لبش به می آلوده نشده. اگر چندان با زیر و بم باده‌نوشی،